

داستانِ فیلم مستند

- عنوان کتاب: گوی آتش - سرزمین تازه
- کشف شده - رقص ازدها
- نویسنده: جان کریستوفر
- مترجم: مهرداد مهدویان
- ناشر: قدیانی، کتابهای بنفشه
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه (هر جلد)
- تعداد صفحات: ۱۷۶ - ۱۵۲ - ۱۵۸ صفحه
- بها: ۱۰۰۰ تومان (هر جلد)

○ نویسنده: شهناز صاعلی

خلاصه داستان:

براد، پسرخالهٔ سایمون، همراه مادربزرگش برای گذراندن تعطیلات، به خانهٔ سایمون آمده‌اند. براد آمریکایی است و سایمون انگلیسی. این ملاقات، از همان ابتدا موجب ناراحتی و رنجش سایمون می‌شود. زیرا او مجبور شد به علت آمدن آن‌ها، از رفتن به سفری تفریحی با دوستان خود بازماند. براد پیوسته برتری فکری و عقلی و آگاهی خود را به رخ سایمون می‌کشد. او مغرور و خودبین است و این موضوع، سایمون را عصبی و از براد متنفر می‌کند. سایمون روحیه‌ای آرام و مسالمت‌جو دارد و علی‌رغم غرور و خودخواهی براد، می‌کوشد او را سرگرم کند، اما براد اهمیتی نمی‌دهد و راه خود را می‌رود. روزی برای گردش از خانه خارج می‌شوند و قدم زنان و در سکوت کامل، به سوی مزارع می‌روند. صدای مهیب رعد به گوش می‌رسد و آن دو بر سر هیتلر و جنگ جهانی با یکدیگر مناقشه می‌کنند. سایمون برای ناراحت کردن براد، چیزی به او می‌گوید و براد نیز مشتاقانه حواله سایمون می‌کند و او را بر زمین می‌اندازد. براد علی‌رغم جثه کوچک‌تر، مشتاق قوی دارد! معلوم می‌شود که او در مشت زنی هم مدتی کار کرده است. پس از دقایقی، آن دو با یک گوی آتشین مواجه می‌شوند. سایمون می‌خواهد از آن کناره بگیرد، اما براد بی‌توجه به سایمون، به سمت گوی می‌رود. سایمون نیز به ناچار در پی او می‌رود. گوی آن دو را در برمی‌گیرد و آن‌ها بی‌هوش می‌شوند. وقتی به هوش می‌آیند، خود را در مکان غریبی می‌یابند. پس از عبور از تپه و جنگلی، وارد سبزه‌زار می‌شوند. گله گوسفندی آن جا می‌چرد. دقایقی بعد، در فضای باز چند مرد سواره را می‌بینند که

از دور به طرف آن‌ها می‌آیند. آن‌ها به طرف جنگل می‌دوند، اما مردان سواره، براد را می‌گیرند و با خود می‌برند. سایمون که پنهان شده بود، پس از رفتن سواران، راه درازی را پیاده می‌پیماید و وارد خانه‌ای می‌شود که روی میز وسط اتاقی، خوراکی‌های بسیار چیده‌اند. بعد در روشنائی، متوجه می‌شود که وارد یک آرامگاه پر از تابوت شده است. او را می‌گیرند و به جرم دزدی از آرامگاه، در زندان می‌اندازند. یک روز بعد، او را همراه زندانیان دیگر، به میدان شهر می‌برند و روی سکویی ردیف می‌کنند. بردگان دیگری نیز آن جا هستند. سایمون به همراه یک نفر دیگر، به مردی با شل قمرز فروخته می‌شود و او را به سرباز خانه می‌برند. در سربازخانه، تحت حمایت «یاس»، مربی جنگجویان، قرار می‌گیرد. سایمون متوجه می‌شود که زمان رومیان است و آن‌ها گلادیاتورهای روم قدیم هستند و پس از آموزش، قرار است که در میدان جنگ با یکدیگر بجنگند و همدیگر را بکشند. پس از روزها هفته‌ها تعلیم، سرانجام روز مبارزه فرامی‌رسد. سایمون که تمام فنون و شگردها را از «یاس» آموخته، رقیب را مغلوب می‌کند، اما او را نمی‌کشد. او برخلاف رسم رومیان، شمشیر را بر زمین انداخته، از میدان خارج می‌شود. این کار او موجب می‌شود که دوباره دستگیر شود و او را برای فروش، باز به همان میدان ببرند. در میدان، مردی که قبلاً براد را خریده بود، او را می‌خرد. کورنلیوس، فردی مسیحی و با برده‌داری مخالف است. او براد و سایمون را نزد خود نگاه می‌دارد. سایمون کم‌کم به دختر کورنلیوس علاقه‌مند می‌شود. براد با اطلاعات جامع خود، به سایمون می‌گوید که آن‌ها در زمان ژولیان مرتد، در روم قدیم هستند، اسقف

اعظم که به خانه کورنلیوس رفت و آمد دارد، با دیدن آن دو، از آن‌ها می‌خواهد به او کمک کنند تا ژولیان مرتد را سرنگون کنند. براد تویی اختراع می‌کند و از آن، در جنگ استفاده می‌کنند. یاس نیز فرماندهی گلادیاتورها را به عهده می‌گیرد. نبرد با پیروزی مسیحیان به پایان می‌رسد، اما پس از جنگ، براد و سایمون می‌بینند که اسقف، به مردی ظالم و خونریز تبدیل شده است. آن‌ها از ترس جان، تصمیم به فرار می‌گیرند و یاس نیز همراه آن‌ها می‌رود. پس از روزها و هفته‌ها مسافرت در دریا، به سرزمین سرخ‌پوستان می‌رسند. پس از مدتی اقامت، دوباره آن جا را با کشتی ترک می‌کنند و به سرزمین واکینگ‌ها می‌رسند. مدتی نیز آن جا اقامت می‌کنند، اما از طریق لاندیگا، دختر رئیس دهکده که تنها بچه قبیله نیز هست، می‌فهمند که واکینگ‌ها قصد دارند آن‌ها را در مراسمی قربانی کنند. بنابراین، تصمیم به فرار می‌گیرند. لاندیگا را نیز که جزو آخرین نسل از واکینگ‌هاست، با خود می‌برند. واکینگ‌ها در تعقیب آن‌ها در دریا از بین می‌روند. سرزمین بعدی، سرزمین آرتک‌هاست. در سرزمین آرتک‌ها در مسابقه‌ای که براد وسیلهٔ آن را می‌سازد، شرکت می‌کنند و برنده می‌شوند. در حین مسابقه، لاندیگا که همیشه کلاه واکینگگی به سر داشته، کلاهش می‌افتد و آرتک‌ها به تصور این که او دختر خدایان است، او را به معبد مخصوص می‌برند. براد و یاس و سایمون، به خیال این که آرتک‌ها قصد کشتن او را دارند، برای نجات وی می‌روند. وقتی او را می‌یابند وی می‌گوید که به عنوان عروس خدایان، بر آرتک فرمانروایی خواهد کرد و از براد می‌خواهد که همسر او شود. براد که خیال ازدواج با او را ندارد، تصمیم

به فرار می‌گیرد و سایمون نیز همراه او می‌رود. آن دو پس از طی یک سفر دریایی دیگر، به چین می‌رسند. سپس دوباره با سرخ‌پوست‌ها برخورد می‌کنند و سرخ‌پوست‌ها به آن‌ها غذا و سرپناه می‌دهند و از آن‌ها محافظت می‌کنند. پس از مدتی، گروهی به دهکده سرخ‌پوستان حمله می‌کنند. آن‌ها برده‌داران چینی هستند. براد و سایمون را نیز می‌گیرند و با خود به کشتی می‌برند. فرمانده چینی، به آن دو علاقه‌مند می‌شود و آن‌ها را به کابین خود برده، کم‌کم زبان چینی به آن‌ها می‌آموزد. فرمانده آن‌ها را به قصر امپراتور می‌برد و آن دو همبازی امپراتور که همسن و سال آن‌هاست، می‌شوند. اما مادر بزرگ امپراتور و قیم او، از ترس دسیسه‌چینی، آن دو را به معبد می‌فرستد. وقتی آن‌ها در معبد به خواب می‌روند، کاهن و دختر جوانی به نام لی‌می با تلقین و تله‌پاتی، با آن دو حرف می‌زنند. لی‌می موفق می‌شود بر ذهن براد مسلط شود، اما سایمون اجازه نمی‌دهد. آن دو تصمیم به ترک معبد می‌گیرند. لی‌می که به براد دل بسته، می‌خواهد همراه آنان برود. کاهن او را باز می‌دارد. در یک جنگ قدرت جادویی و ذهنی، کاهن ماهیت واقعی لی‌می را آشکار می‌کند و او به جادوگری پیر و باستانی تبدیل و ناپدید می‌شود. چند روز بعد، براد نیز ناپدید می‌شود. سایمون همراه کاهن، به جنگ شورشیان وحشی می‌رود و کاهن با قدرت تلقین و جادو، سپاه دشمن را شکست می‌دهد. سایمون نزد فرمانده چینی می‌ماند و روش استفاده از واکن بخار را در مناطق سنگلاخی به آن‌ها می‌آموزد. پس از مدتی، خبر قتل امپراتور می‌رسد. دوباره جنگ بزرگی با دشمنان امپراتور درمی‌گیرد. دشمن دارای هواپیماهای جنگی است. بعد معلوم می‌شود که براد، این هواپیما را برای سپاه دشمن ساخته است. سپاه سایمون در جنگ شکست می‌خورد، سایمون در دهکده‌ای مخفی می‌شود و پس از مدتی که بیرون می‌آید، براد را می‌بیند. آن دو دوباره به معبد نزد کاهن باز می‌گردند. کاهن تعریف می‌کند که اصلاً چینی نیست و از زمان معاصر براد و سایمون، با گوی آشین، به گذشته آمده است. لی‌پن می‌گوید می‌تواند آن‌ها را به زمان خود بازگرداند. براد پس از شک و تردید، از بازگشت منصرف می‌شود. سایمون تصمیم می‌گیرد به خانه بازگردد، اما عاقبت او نیز در پی براد، عازم دنیای دیگری می‌شود.

تحلیل داستان

چرا تحول و پیشرفت درک کودک و نوجوان، درباره گذشته مهم است؟ چرا داشتن درک و حسی از تاریخ و مهمتر از همه، داشتن حس انسانیت شخصی که فرد بدون آن چیزی نیست اهمیت دارد؟ برای یک کودک یا نوجوان، درک و شناخت گذشته، مرحله کسب آگاهی از دیگران است؛ مرحله‌ای که نه فقط برای یک بزرگسال بودن، بلکه یک بزرگسال بالغ بودن، ضروری است.»
پنه لوپ لایولی



عده‌ای داستان‌های تاریخی و داستان‌های علمی تخیلی را در یک گروه قرار می‌دهند.

به نظر لئون کار فیلد، داستان تاریخی، همانند داستان علمی تخیلی است، اما برعکس آن داستان تاریخی، با در نظر گرفتن یک موضوع (مسئله) اخلاقی خارج از متن، آن را در جریان داستان تاریخی بهتر نشان می‌دهد

«ما باید عادت خود را برای اخذ ساختارهای اجتماعی متفاوت از دوران، تعدیل کنیم. سپس آن چه را موجب می‌شود که آن‌ها با زمان حال ما متفاوت به نظر آیند، کنار نهیم و بدین گونه، آن‌ها کم و بیش شبیه آن چه اکنون داریم، خواهند شد و آن چه از این فرآیند حاصل می‌شود، فضای خاصی از «داشتن همه چیز» است. به عبارت دیگر، استمرار خالص و ساده.»
عده‌ای داستان‌های تاریخی و داستان‌های علمی تخیلی را در یک گروه قرار می‌دهند. به نظر لئون کار فیلد، داستان تاریخی، همانند داستان علمی تخیلی است، اما برعکس آن داستان تاریخی، با در نظر گرفتن یک موضوع (مسئله) اخلاقی خارج از متن، آن را در جریان داستان تاریخی بهتر نشان می‌دهد و واقعیت گذشته را برای درک آن مسئله اخلاقی، پیش‌روی خواننده می‌گذارد. جان کریستوفر، نویسنده برجسته انگلیسی در این ژانر، خود را نویسنده رمان‌های تاریخی طرح‌ریزی شده در آینده می‌داند.^۲
در طرح و ترسیم تاریخی، دو رویکرد اصلی، نسبت به گذشته دیده می‌شود: رویکرد گزارشی و رویکرد مکالمه‌ای. این دو رویکرد با هم متناقض نیستند، بلکه در نوع و نقاط توجه و تاکید خود در ترسیم تاریخ با هم متفاوتند که نشانگر شگردهای متفاوت باز نمود، روال خواندن و موقعیت سوژه است. کار کرد رویکرد گزارشی، اساساً همچون پردازش مواد منابع اولیه است که گذشته را بازسازی و آن را برای

خوانندگان جذاب و قابل درک می‌کند. رویکرد مکالمه‌ای، مکالمه یا گفت و گو با گذشته را بنیان می‌نهد و هدف آن، تحریک خوانندگان برای پاسخ‌گویی منتقدانه به تعبیر عرضه شده در متن است. مخفی کردن، گزینش و جانب‌داری، روند تعبیر در ترسیم تاریخ است. رویکرد گزارشی برداشتی بسته از تاریخ است (یعنی در آن فضایی برای تعبیر و برداشت‌های گوناگون وجود ندارد. برخلاف رویکرد مکالمه‌ای که متن، فضایی باز برای تعبیر و برداشت‌های متفاوت عرضه می‌کند) رویکرد گزارشی جایگاه فاعلی خواننده را نادیده فرض می‌کند و ذهنیت او را بی‌اهمیت می‌شمارد. رویکرد مکالمه‌ای، تعبیر کنونی یک خواننده تاریخی در مکالمه با گذشته است و در این وجه، جایگاه فاعلی و نقادانه برای خواننده فرض می‌شود.^۳

۱- در این داستان، رویکرد گزارشی و مکالمه‌ای در ارتباط با یکدیگرند.

۲- در این گونه داستان‌ها دسترسی به گذشته از دو طریق صورت می‌گیرد:

الف - از طریق اطلاعات و گزارش‌هایی که از زبان شخصیت داستانی داده می‌شود.

ب - حضور مستقیم شخصیت در گذشته.

این انتقال به گذشته یا به اصطلاح «Displacement»، و یاد و افتادگی (Alienation)، به انواع جابه‌جایی اجتماعی،

فرهنگی یا روانی تقسیم می‌شود. شخصیت‌ها از محیط و مکان آشنای پیرامون خود، به محیطی که از نظر اقلیمی، فرهنگی و زبانی با محیط ایشان متفاوت است، منتقل می‌شوند. با قراردادن شخصیت‌ها در گذشته و پیوند فعال شخصیت‌ها با گذشته، آن‌ها با جست و جوی گذشته خود، زمان حال و آینده خود را شکل می‌دهند. لزوم درک و آگاهی از گذشته عامل اصلی شکل‌گیری ذهنیت فرد در زمان حال می‌شود. این جابه‌جایی می‌تواند ثبات شخصیتی شخصیت‌های داستانی را برهم زند و مفهوم هویت شخصی آن‌ها را زیر سؤال ببرد و یا می‌تواند بر خود (منیت) شخصیت تاکید کند که از ساختار اجتماعی و فرهنگی موقعیت جدیدی که به آن منتقل شده، برتر است (هم‌چون براد در این داستان).

۳- شکل ارتباط بین سوژه یا شخصیت داستانی با موقعیت منتقل شده بدان، مهم است. فردیت شخص می‌تواند به عنوان شکل کاملاً جداگانه‌ای، برتر و متعالی‌تر از متن اجتماعی که شخص به آن منتقل شده، ترسیم شود (این مورد در ارتباط تنگاتنگ با حفظ هویت شخصی است که ذکر شد). چنان که در این مورد هم براد و سایمون چنین‌اند.

۴- فردیت می‌تواند ضمنی یا صریح ترسیم شود. در این شیوه، شخصیت‌ها در روندی که در آن قرار گرفته و پردازش شده‌اند، دخالت کم و بیش فعالانه‌ای دارند و از این طریق یا قدرتمند و یا به

شخصیتی منفعل و ضعیف تبدیل می‌شوند. در این داستان، شخصیت‌های داستانی، هم از متن اجتماعی منتقل شده به آن برترند و هم در روند حرکت خود، با دخالت فعالانه، قدرتمند می‌شوند.

۵- کریستوفر در دنیای آفریده خود، نشانه‌هایی از تمدن کنونی را با نظم اجتماعی قرون وسطی و نظم اسطوره‌ای می‌آمیزد.

۶- ماجرای عمده رمان، تکیه بر حوادث تاریخی برجسته است و شخصیت‌ها، قهرمانی و بزرگ ترسیم شده‌اند.

۷- تغییر زمان داستان، به روش هم‌زمانی و در زمانی، با جهان دیگر.

۸- یکی دیگر از الگوهای اصلی ادبیات کودک، سفر دایره‌ای و دوری است. به عبارتی، طرح داستان به صورت خط سیر ترک خانه، ماجراجویی و بازگشت به خانه است. هدف از این سفر، بلوغ شخصیت اصلی داستان و خواننده، هر دو با هم است. البته بازگشت به خانه، برای تأمین حس امنیت است. اما نویسندگانی هم هستند که این شگرد داستانی را کنار نهاده‌اند. پایان‌بندی باز داستان و ندانستن سرنوشت نهایی شخصیت‌های داستانی، آن را عمیق و هیجان‌انگیز می‌کند.

البته، شجاعت بسیاری می‌خواهد که کودک در پایان سفر، به خانه که محل امنیت و حافظ اوست، بازنگردد. پایان‌بندی باز داستان را باید به عنوان شکستن پایان‌بندی سنتی در قصه‌ها در نظر گرفت که نویسندگان جدید، برای جذب هرچه بیشتر خوانندگان نوجوان خود به کار می‌برند. پایان‌بندی باز، به نظر من، منتهای درجه «وقفه انداختن» است که در نظریات جدید از آن بحث می‌شود. پایان‌بندی باز، یعنی برانگیختن سوالات. حتی فرمول سنتی حکایات عامیانه، یعنی: «آن‌ها همیشه با خوشی کنار هم زندگی کردند»، سوالاتی را برای یک خواننده کنجکاو پیش می‌آورد که: برای همیشه با خوشی و خوبی زندگی کردند، یعنی چه؟»

خواننده هر چه بیشتر با سوالات تفکر برانگیز مواجه شود، بدان معنی است که نویسنده کار خود را بهتر شکل داده است.

اینک نمونه‌هایی از متن می‌آوریم تا همخوانی گفته‌های مان را با کتاب بسنجیم.

۱. به کارگیری شیوه گزارشی:

این موضوع در جای جای داستان، آشکارا دیده می‌شود. در شیوه گزارشی، نویسنده در بسیاری جاه، درباره چیزهای مختلف، به خصوص آداب و رسوم اقوام، به تفصیل توضیح می‌دهد، برای مثال:

«خود مری‌ها هم گلاادیاتورهای بازنشسته بودند. آن جا به جز آموزش تمرینات کلی، بعضی مهارت‌های اختصاصی را هم به گلاادیاتورها می‌آموختند. بعضی‌ها که پشت زمین مربع شکل تمرین می‌کردند، با اسب‌ها سر و کار داشتند. مثل



جان کریستوفر چندان دغدغه‌ای برای این موضوع ندارد و همه او بیشتر شرح وقایع تاریخی است تا رشد و تکامل فکری قهرمانانش

اسداری‌ها کد سواره می‌جنگیدند. ولی بقیه روی زمین هم تمرین می‌کردند. جنگجوهای تا بن دندان مسلح هم به چندین گروه مختلف تقسیم می‌شدند و همگی با اسم سکویو تارپس شناخته شدند. یک سکویوتاریپامیو لاریوس، سپری کوچک داشت، در حالی که یک اسکوتاریپوس از سپری بزرگ استفاده می‌کرد. سپس، تراش یک سپر کوچک و نوعی چنگک داشت که به اتفاق یک ریتباری ستارگان جشن بودند. آن‌ها، هیچ کدام، نه کلاهخود داشتند و نه زره بلکه با نیم تنه و سرهای برهنه می‌جنگیدند، به آن‌ها، یک تور بزرگ برای به دام انداختن حریف، یک چاقوی کوچک و یک چنگک سه تیغه می‌دادند. ظاهراً این دسته از جنگجوها، نه تنها با یک سرباز کاملاً مسلح، بلکه حتی با اسداری‌ها هم می‌جنگیدند. همه مهارت و شانس زنده ماندن این دسته از جنگجوها، در چابکی آن‌ها خلاصه می‌شد. کار آن‌ها رقص دوپا دور دشمن تا دندان مسلح بود...»

این توضیحات، اغلب خسته کننده و بسیار اضافی هستند.

۲. به کارگیری شیوه مکالمه‌ای:

در این شیوه، شخصیت‌های داستانی با شخصیت‌های اجتماعی که در آن قرار گرفته‌اند و نیز با افراد تاریخی، سخن می‌گویند و با آنان درباره روش زندگی و طرز تفکر و دیگر چیزها... بحث و گفت و گو می‌کنند. در این شیوه، نویسنده جهان بینی خود را نیز به داستان می‌دمد. برای مثال، پس از پیروزی

اسقف مسیحی بر رومیان، او همه را مجبور می‌کند تا غسل تعمید بشوند اما کورتیوس، دوست یاس زیر بار نمی‌رود براد و سایمون، برای شفاعت او نزد اسقف می‌روند و گفت و گویی بین آن‌ها رخ می‌دهد:

«اسقف با لحن یاس‌آوری گفت: این مشکل دیگران است، نه من.

براد گفت: ولی شما می‌توانید کمک کنید. کافی است به مارکوس کورنلیوس دستور بدهید.

چه دستور بدهم؟ دستور بدهم یکی از دشمنان خدا نجات پیدا کند؟

ولی او دشمن خدا نیست. فقط نمی‌خواهد غسل تعمید بشود. فقط همین!

حضرت مسیح می‌گوید: کسی که با من نیست، ضد من است.

سایمون دیگر نتوانست ساکت بماند. گفت: حضرت مسیح خیلی چیزهای دیگر هم گفته است!

نگفته؟ و تقریباً همه آن‌ها درباره صلح و دوستی بین نوع بشر است. فکر می‌کنید او پاندولیوم را تأیید می‌کند؟»

۳. دسترسی به گذشته:

الف. انتقال شخصیت‌ها به گذشته که در این داستان، براد و سایمون به زمان رومیان قدیم منتقل می‌شوند.

ب. از طریق مطالعات براد که در جای‌جای داستان، درباره حوادث و شخصیت‌ها و چیزهای دیگر توضیح می‌دهد.

۴. شخصیت‌ها صریح و روشن ترسیم شده‌اند: براد مغرور و متکبر و یک منبع اطلاعات کامل است و هر جا لازم باشد، از اطلاعات خود استفاده می‌کند. اما سایمون، آرام و بی‌ادعاست. این براد است که در همه جای داستان، سایمون را رهبری می‌کند.

اگر چه شیوه این نوع داستان، مبتنی بر بلوغ و تکامل روحی قهرمان است، جان کریستوفر چندان دغدغه‌ای برای این موضوع ندارد و همه او بیشتر شرح وقایع تاریخی است تا رشد و تکامل فکری قهرمانانش. آن، دو، به ویژه براد، در روند حوادث بسیار فعال عمل می‌کنند و شخصیتی منفعل ندارند.

۵. بردن نشانه‌هایی از زمان حال به گذشته:

این نشانه‌ها دو قسمت است: الف: وضع سر و لباس و به طور کلی فیزیک قهرمانان

ب. اطلاعات و دانش جدید و پیشرفته آن‌ها نسبت به گذشته و نیز زبانی که با آن گفت و گو می‌کنند. دانش امروزی براد و سایمون موجب می‌شود تا در مواردی از آن استفاده کنند و به پیروزی برسند. از جمله تویی که براد برای اسقف طرح‌ریزی می‌کند و یا راکتی که برای مسابقه با سرخ‌پوستان می‌سازد و یا به کارگیری هواپیمای جنگی در چین.

زبان: آن دو به زبان انگلیسی سخن می‌گویند که در دنیایی که به آن منتقل شده‌اند، هیچ کس به آن زبان سخن نمی‌گوید.

بود! چون گفت: نه، من هم عقیده‌ام را عوض کردم. با او می‌روم. (ص ۱۵۸۵۸ ج ۲)

داستان سه جلدی جان کریستوفر که با تکیه بر حوادث تاریخی، ماجرای خود را پیش می‌برد، گذشته از اوج و فرودهای نه چندان تاثیرگذار، از کشش کافی داستانی برخوردار نیست و با شرح و تفصیل‌های خارج از حوصله نوجوان خواننده، او را خسته و بی‌حوصله می‌کند. در موارد بسیاری، لحن داستان چنان گزارشی و خشک می‌شود که گویی نویسنده، گزارش یک سفر تحقیقاتی را می‌دهد. خواننده‌ای که به سختی تا پایان راه با او می‌رود، سرانجام با خودش می‌اندیشد داستانی که خوانده، بیشتر شبیه ماجرای یک فیلم مستند پژوهشی بوده است.

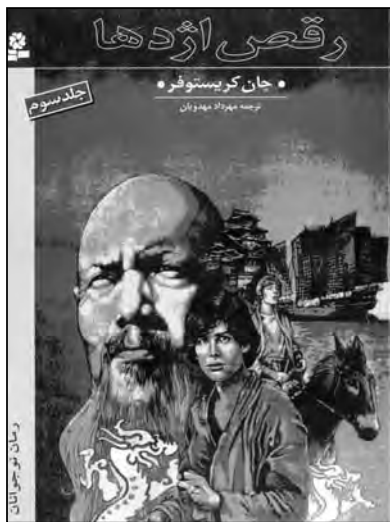
موضوع دیگر که موجب واژدگی خواننده می‌شود، همه چیزدانی براد، پسرخاله آمریکایی سایمون است. او با غرور و خودپسندی بی‌حد خود (چنان که روحیه آمریکاییان است). هر جا می‌رود، همه چیز را درباره آن محل، آن قوم و مردم و آداب و رسوم آن‌ها می‌داند. او همچون یک دایره‌المعارف است. در حالی که سایمون، نوجوان همسال او، یک نوجوان معمولی با خوی و خصلت و اطلاعات مناسب یک نوجوان است. دیگر این که همه جا این براد است که به جای سایمون تصمیم می‌گیرد و سایمون همه‌جا پیرو اوست و علی‌رغم این رویکرد، انتظار می‌رود در پایان جلد سوم، سایمون دچار تحول شود و خود برای خود تصمیم بگیرد، اما نویسنده باز هم او را بی‌اراده و به قول خود، احمقانه، در پی براد می‌فرستد.

درباره ترجمه:

درباره ترجمه، همین قدر می‌توان گفت که لحن خشک و گزارشی آن، بسیار خسته کننده و ملال آور است. کاملاً آشکار است که مترجم می‌توانسته سبک داستان را از این حالت خشک و رسمی خارج کند. گفت و گوهای براد و سایمون، مانند گفت و گوی آن دو با امپراتور یا اسقف کلیسا، رسمی و خشک است و هیچ تفاوت لحنی دیده نمی‌شود. این موضوع بر تمام سه جلد کتاب حاکم است و برای بررسی آن کتاب را باید خواند (البته اگر بتوان آن را به آخر رسانید).

منابع:

- ۱- ideologies of identity in adolescent fiction. (P. ۱۶۷)
- ۲- children literature : edited by peter hunt (P. ۷۹۷)
- ۳- Ideologies of... (P. ۱۷۰-۱۷۱) literature comes of age maria
- ۴- children Nikolojeva (P. ۸۲)



درباره ترجمه، همین قدر می‌توان گفت که لحن خشک و گزارشی آن، بسیار خسته کننده و ملال آور است. کاملاً آشکار است که مترجم می‌توانسته سبک داستان را از این حالت خشک و رسمی خارج کند

نشان می‌دهد او اختراعات عجیبی داشته است... براد نگاهی به لی‌بن انداخت و گفت: لاقلاً این چیزی است که در دنیای ما اتفاق افتاد. ولی در این دنیا همه چیز متفاوت است. این جا کلیسا هیچ نفوذی روی او ندارد و او هم کاری با روم نداشته است. پس در قرن سیزدهم که پر از عقاید و اختراعات نو بوده، به چین آمده و با ترکیب آن‌چه از غرب می‌دانسته و آن‌چه در این جا می‌گذشت، قوانین بی - کن را پایه‌گذاری کرده است.» (ص ۱۴۹۱۵۰ ج ۳)

۸- پایان‌بندی باز داستان در پایان داستان، هنگامی که لی بن کاهن به آن‌ها می‌گوید، می‌تواند آن دو را به خانه بازگرداند، ابتدا براد و بعد سایمون، از بازگشت به خانه منصرف می‌شوند و تصمیم می‌گیرند دنیاهای دیگر را امتحان کنند.

(براد گفت): . خب من شانسم را امتحان می‌کنم.

لی پن رو به سایمون کرد و گفت: «روح مقدس همراهت باشد! تو می‌خواهی به خانه بازگردی؟» سایمون ذهنش را متوجه دری کرد که با گشودن آن می‌توانست میز صبحانه را ببیند. صدای قل‌قل آب جوش در کتری را بشنود و بوی نان برشته را در آشپزخانه حس کند. براد دیگر چه احمقی بود! یک آدم احمق و غیر منطقی. سایمون سعی کرد با نگاهش به او حالی کند که اشتباه می‌کند. ولی براد نگاهش را از او دزدید. و خود او چه احمق بزرگ‌تری

۶. تکیه بر حوادث تاریخی: جان کریستوفر بر حوادث تاریخی و نحوه رخداد آنها، بسیار تاکید کرده است. از جمله: سقوط روم به دست مسیحیان - نابودی نسل وایکینگ‌ها - بردگی و اسارت سرخ‌پوستان بومی آمریکا به دست ماموران امپراتور چین - سقوط امپراتوری چین

۷. تغییر هم‌زمانی و در زمانی زمان داستان: الف. تغییر هم‌زمانی: جان کریستوفر قهرمانان خود را مستقیم به زمان گذشته نمی‌برد، بلکه ادعا می‌کند جهانی که آن‌ها به آن‌جا منتقل شده‌اند، جهانی هم زمان با جهان معاصر، اما در جای دیگر است. بدین ترتیب، حوادث گذشته در جهان معاصر، در آن جهان دیگر، در حال وقوع هم‌زمان، با جهان معاصر سایمون و براد است: حتی انیشتن هم نمی‌تواند از این قضیه سر دربیوردا! این دنیاها هم‌زمان و موازی با هم هستند، ولی هر کدام دنیایی جداگانه‌اند. احتمالاً این گوی دو دنیا را به هم متصل کرده است. (ص ۷۸ ج ۱)

ب. روش در زمانی: براد و سایمون، در عین این که می‌گویند در جهانی موازی و هم‌زمان با جهان خود فرود آمده‌اند، اما این جهان متعلق به گذشته جهان حاضر یا تاریخ گذشته است.

آن دو در زمان رومیان حاضر می‌شوند و به ترتیب، با یک سر زمانی مطابق با تاریخ گذشته، حوادث تاریخی را تجربه می‌کنند. این دو نوع تغییر زمانی، در آخر داستان، هنگامی که لی بن کاهن درباره خود سخن می‌گوید، کاملاً آشکار و به هم وابسته است:

«براد خیلی دقیق به حرف‌های او گوش می‌کرد. گفت: گفتید که در سال هزار و نهصد و شصت و هفت به دنیا آمده‌اید؟ در دنیای ما، تاریخ از تولد مسیح شروع می‌شود که مصادف با سال ۷۵۳ رومی‌هاست. پس در دنیای ما، شما در سال ۱۲۱۴ در سامرست انگلستان به دنیا آمده‌اید... درست است؟ نمی‌دانم این را از کجا می‌دانید، ولی درست است. در نزدیکی شهر الچستر.

- پس چوردر می‌آید: - پن گفت: اگر راهش را بدانید، همه چیز با هم چور درمی‌آید.

سایمون پرسید: چور درمی‌آید؟ چه چیز چور درمی‌آید؟ - قوانین بی - کن و گوی آتشین. آن‌ها هر دو بخشی از یک چیز هستند. - (براد گفت)... او یک نابغه بود [منظورش لی‌بن، کاهن فعلی معبد چین است.] آن‌ها او را دکتر، میرابلیس، یعنی معلم همه چیزدان صدا می‌کردند. او همه چیز خوانده بود، از شیمی گرفته تا جادوی سیاه. از بی - کن مدارکی بر جای مانده که